

# اعترافات هیرون یا زیان‌های استبداد

اثر : گزنفن (سردار و مورخ نامی یونان)

ترجمه: دکتر جواد شیخ‌الاسلامی (استاد دانشگاه تهران)

من این رساله را قریب سیزده سال پیش که در اروپا مشغول تحصیل بودم به فارسی برگرداندم و برای انتشار در مجله سخن خدمت جناب دکتر خانلری استاد محترم دانشگاه و مدیر مجله سخن فرستادم. اما مطالب کتاب بحدی با اوضاع آنروزی ایران تطبیق داشت که دکتر خانلری به‌حق از بیم آنکه مبادا اولیای رژیم وقت، مطالب رساله را نوعی انتقاد سر بسته از وضع موجود کشور تلقی کنند از چاپ آن معذرت خواست و باید هم تصدیق کرد که چاپ چنین رساله‌ای در چنان شرایطی تقریباً غیر ممکن بود. اینک که خوشبختانه فرصتی مساعد برای نشر این قبیل آثار پیدا شده است از استاد بزرگوار جناب یغمائی استدعا کرده‌ام که چاپ آن را در مجله یغما اجازه دهند و از لطف ایشان در قبول این تقاضا صمیمانه سپاسگزارم.

ج. ش.

## مقدمه

رساله هیرون که ما آنرا زیر عنوان «اعترافات هیرون» ترجمه کرده‌ایم از آثار بسیار مشهور گزنفن سردار و مورخ نامی یونان است که به احتمال قوی در آخرین سالهای حیات وی به رشته تحریر کشیده شده است. موضوع رساله شرح يك مصاحبه حقیقی یا مجازی میان هیرون شاه (فرمانروای مالک الرقاب سیرا کوس) و سیمونیدس شاعر است که در دربار وی می‌زیسته. (۱)

۱ - هیرون اول (Heron I) فرمانروای مستبد سیرا کوس در سالهای ۴۶۷-۴۷۸ پیش از میلاد مسیح حکومت می‌کرد و دربارش، مثل دربار محمود غزنوی، مجمع بسیاری از سخن‌سرایان و شعراء نامی آن دوره بود. در دوران حکومت وی قدرت سیرا کوس به اوج اعتلاء رسید. (بقیه پاورقی در صفحه بعد)

مقصود وهدف اصلی این رساله دو چیز است: گزنفن در درجه اول می خواهد نشان بدهد که فرمانروایان جابر و خودکام که بی رضایت اتباع خود بر آنها حکومت می کنند نه تنها خوشبخت نیستند بلکه اگر به دیده تحقیق بنگریم به مراتب بدبخت تر از همان کسانی هستند که حق حیات و آزادی آنها را سلب کرده اند.

در درجه دوم می خواهد رهنمائی کند که نظایر اینگونه فرمانروایان گمراه، اگر بختشان یاری کرد و به موقع از خواب غفلت بیدار شدند چگونه می توانند دل اتباع ستم دیده خود را به دست آورند، از مهر و محبت آنها برخوردار گردند، و خلاصه سعادت را که در نتیجه نیل به مقام ستمگری از دست داده اند دوباره بچنگ آورند.

تاریخ نگارش این اثر بدرستی، یعنی بطور قطع، معلوم نیست. جمعی بر این عقیده اند که در حدود ۳۸۳ قبل از میلاد مسیح نوشته شده است و اگر این حدس درست باشد رساله هیرون یک سال بعد از تولد ارسطو تألیف شده است. نیز بر اساس قراینی که شرح آنها در اینجا زاید است برخی ها به این حدس گرویده اند که رساله هیرون بسال ۳۶۷ پیش از میلاد مسیح نوشته شده. بالاخره طبق نظری ثالث، گزنفن رساله خود را در حدود ۳۷۰ پیش از میلاد مسیح به رشته تحریر کشیده است و اگر این حدس آخرین صحیح باشد هیچ بعید نیست که مؤلف نامدار پیش از نگارش اثر خود به رساله جمهور افلاطون دسترسی داشته و آن را خوانده باشد چونکه قسمت هائی از این دواثر فوق العاده به هم شبیه هستند.

میان این همه حدس های ضد و نقیض چیزی که تقریباً مسلم است این است که گزنفن رساله مشهور هیرون را در دهه آخر عمرش به رشته تحریر کشیده است. موضوع رساله، یعنی تشریح زیان های استبداد، بهر حال چیز تازه ای نیست یعنی مطلب مهمی در این رساله نیامده که افلاطون و ارسطو آن را عمیق تر درنگ کرده و در رساله های معروف خود (جمهور سیاست) با بیانی زنده تر و فصیح تر تحلیل کرده باشند. اما چون رساله گزنفن ظاهراً قبل از جمهور افلاطون و مسلماً پیش از سیاست ارسطو تنظیم شده است حق تقدم و ابتکار که خود حتی بزرگی در عالم تحقیق و نویسندگی است باز نصیب گزنفن می گردد.

\*\*\*

در سرتاسر این ترجمه، لغت های «دسپات» Despot و «تایرنت» Tyrant مکرر بکار رفته اند و کثرت استعمال آنها در پند نامه ای که برای تشریح زیان های استبداد نوشته شده به هیچ وجه تعجب آور نیست.

(بقیه پارقی صفحه قبل)

سیمونیدس شاعر (Simonides) قبل از اینکه معتکف دربار هیرون گردد تحت حمایت چند خانواده حاکم و هنر پرور یونانی زندگی می کرد. بعد از جنگ ماراتن مدتی در آتن بسر برد و سپس به دعوت هیرون رهسپار سیراکوس گشت و تا آخر عمرش مقیم دربار وی بود. شاعری بود سیاست مآب که در کارهای سیاسی هم اعمال نفوذ می کرد. مترجم

این بنده بی مقدار همیشه بر این عقیده بوده است که مترجم يك اثر خارجی پیش از شروع به ترجمه متن اثر، بهتر است معانی بعضی لغات و اصطلاحات مهمی را که در ترجمه بکار خواهد برد روشن سازد تا تکلیف خود او و خواننده پیشاپیش معلوم گردد. ترجمه کنونی، بعلت عدم آشنائی مترجم به زبان یونانی، از روی ترجمه انگلیسی (با مطابقت ترجمه آلمانی) بعمل آمده است. در زبان انگلیسی فرقی مهم و محسوس میان این دولت - یعنی Tyrant و Despot - و سایر مشتقات آنها وجود ندارد و بهمین دلیل هر دوی آنها بشکل مترادف (یکی بجای دیگری) بکار برده می شوند.

اما آلمانی ها که در انتخاب و بکار بردن این گونه لغت ها دقیق ترند با در نظر گرفتن اختلافی که بین معانی این دولت در یونان باستان وجود داشته است، دو مفهوم متفاوت برای آنها قائل شده اند که به نظر مترجم به روشن شدن تاریخچه این دو اصطلاح کمک می کند. از آنجا که تعریف آلمانی ها تا حدی مأخوذ از تعریف یونانی ها است اگر ما فرق میان مفهوم این دو اصطلاح را در زبان یونانی روشن سازیم شاید نظر آلمانی ها بهتر و دقیق تر استنباط شود.

\*\*\*

مرحوم سرارنست بیکر دانشمند یونان شناس انگلیسی در بخش ضمیمه رساله سیاست ارسطو (که خود آن را از زبان یونانی به انگلیسی ترجمه کرده است) (۱) لغت Despot را که از ماده یونانی Despotes (دسپوتس) مشتق شده است چنین تعریف می کند:

«در زبان یونانی دسپوتس به مردی که مالک غلامان زرخرید است یا به حکمرانی که با اتباع خود مثل غلامان رفتار می کند اطلاق می شود.»

بر اساس این تعریف، و با در نظر گرفتن وضع تاریخی خاصی که از آن مستفاد می گردد، ما لغت مرکب «مالک الرقاب» را برای ترجمه این اصطلاح یونانی برگزیده ایم زیرا «رقبه» (به فتح راء و قاف و با) در زبان عربی هم معنی «گردن» و هم معنی «بنده و غلام» و زرخرید، رامی دهد و مفهوم اخیر شاید از این لحاظ مصطلح شده که در زمان قدیم پشت گردن غلامان زرخرید را برای اثبات مملوک بودن آنها داغ می کرده اند. بهر تقدیر، اعم از اینکه رقبه معنی گردن یا معنی بنده زرخرید را بدهد، جمع آن در هر دو حال «رقاب» است. پس لغت مالک الرقاب (یعنی مالک بندگان بی حقوق) درست همان معنی را که حکما و نویسندگان یونانی از لغت «دسپوتس» استنباط می کرده اند در زبان فارسی می دهد.

اکنون می رسیم به لغت «تایرنت» (Tyrant) که از لغت یونانی Tyrannos (تورانوس) مشتق شده و سعی می کنیم با توجه به سابقه و ریشه یونانی این لغت، معادلی برای آن دو ترجمه فارسی برگزینیم. در نظر یونانیان تورانوس:

۱ - رساله سیاست ارسطو را (از روی همین ترجمه پرفسور ارنست بیکر) دوست دانشمند حمید عنایت در نهایت دقت و فصاحت به زبان فارسی برگردانده است که انصافاً مزیدی بر آن متصور نیست و خواندندش به عموم علاقمندان آثار فکری ارسطو توصیه می شود. مترجم

« حکمران ستمگری بود که معمولاً پس از یک تعبیه و توطئه ماهرانه ( که در عرف سیاسی امروز آن را کودتا می گویند) زمام حکومت کشور را به دست می گرفت و سپس تا مدتی که روی کار بود بی توجه به افکار و عقاید دیگران و فقط بر اساس تشخیص و صوابدید خود حکومت می کرد و هدف حکومتش چیزی جز حفظ منافع شخصی اش نبود. » (۱)

بر مبنای این توضیح جامع که سرارنست بیکر درباره مفهوم لغت یونانی «تورانوس» داده است می توان یکی از این سه اصطلاح مرکب پائین را بجای آن در زبان فارسی بکار برد:

۱ - جابر مطلق العنان      ۲ - فرمانروای خودکام      ۳ - زمامدار مستبد.

در سیاست نامه خواجه نظام الملک جمله ای است به این مضمون: «... و رای و تدبیر صواب آن باشد که عقول همگان بر آن متفق باشد و مشورت ناکردن در کارها از ضعیف رای باشد و چنین کس را خودکامه خوانند...» ( سیاست نامه ، چاپ تهران ، به تصحیح مرتضی مدرس چهاردهی - ص ۹۹).

در ذیل این عبارت مقابل کلمه «خودکام» نظر مرحوم قزوینی به این مضمون یادداشت شده: «درست به معنی مستبد و مستبد به رای»

\* \* \*

فرقی که حکمای یونان باستان درباره معانی این دو لغت - یعنی Tyrant و Despot قائل شده اند بدبختانه ابهام اساسی مطلب را رفع نمی کند چونکه جابر مطلق العنان (تورانوس) ممکن است همان روش حکمران مالک الرقاب (دسپوتس) را بکار بندد. پس فرق حقیقی میان این دو اصطلاح در چیست؟ پرفسور فردینان هرمنس آلمانی عقیده دارد که:

«... فرق اساسی میان دسپوتیزم و تیرانی در این است که در حکومت «دسپوتیک» مردم با یک نوع ایمان مذهبی به سرنوشت خود تسلیم می شوند در حالی که در حکومت «تیرانیک» اتباع ستمدیده کشور سرنوشت خود را بعلمت ترس و از روی ناچاری تحمل می کنند...» (۲)

در این فرقی که فردینان هرمنس میان دو نوع حکومت استبدادی قابل شده است حقیقتی هست که نمی توان منکر آن شد. برای روشن شدن مطلب می توان از تاریخ خود ایران مثال آورد و فرضاً استبداد شاه اسمعیل صفوی را با استبداد نادر شاه افشار و آقا محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه مقایسه کرد. همه اینان خسروانی مستبد بوده اند که در گذشته با اختیاراتی وسیع و نامحدود بر مردم ایران حکومت کرده و بر جان و مال و ناموس آنها تاخته اند. مع الوصف، در نحوه احساسات مردم کشور نسبت به روش حکومت آنها فرقی فاحش دیده می شود زیرا قدرت شاهان صفوی (مخصوصاً در بدو تأسیس این سلسله) در چشم ایرانیان تا حدی جنبه مذهبی داشته است در حالی که نادر و آقا محمد خان و ناصرالدین شاه فقط به نیروی شمشیر

۱ - Sir Ernest Baker, The Politics of Aristotle, P. 449.

۲ - Ferdinand Hermens, Verfassungslehre, p. 82

یا بعلت قساوت و بیرحمی فوق العاده از اتباع خود چشم ترس گرفته بوده اند. یکی از جهانگردان ایتالیائی که در زمان سلطنت شاه اسمعیل صفوی تصادفاً در ایران بوده است مقام او را در چشم مردم این کشور چنین شرح می دهد :

«... این صوفی جوان در چشم اتباعش پایگاه خدائی دارد و مردم ایران با همان حس احترام و عبودیت که خدا را ستایش می کنند نسبت به او عشق و علاقه می ورزند. در سرتاسر ایران نام خدا فراموش شده و نام اسمعیل جای آنرا گرفته است...» (۱)

اکنون خواننده ممکن است پیش خود این طور تصور کند که پادشاهی که اینگونه احساسات شورانگیز درباره او ابراز می شده است حتماً از خسروان دادگر و رعیت نواز ایران بوده است. بدبختانه چنین نیست زیرا به قول یکی دیگر از همین جهانگردان ایتالیائی : «... گرچه سربازان قزلباش این صوفی جوان را مثل خدا می پرستند و مردن در راه او را برای خود سعادت می شمارند ولی فکر نمی کنم از عهد سلطنت نرون (سفاک مشهور رومی) تا کنون شهرباری چنین خونریز و خون آشام به دنیا آمده باشد...» (۲)

با وصف فجایی که این شهربار پایه گزار در دوران سلطنت خود مرتکب شده است ، تاریخ نشان نمی دهد که کسی از اتباع ستم دیده وی به فکر از بین بردنش افتاده و یا اینکه سوء نصدی به جان وی کرده باشد و دلیل این صبر و سکوت عجیب را باید در همان احترام مذهبی که مردم ایران نسبت به مؤسس سلسله صفوی داشته اند جستجو کرد . اما نحوه تسلیم شدن همین مردم به حکومت های جابرانه نادرشاه و آقامحمدشاه و ناصرالدین شاه وضعی کاملاً متفاوت داشته است به این معنی که مردم ستم دیده ایران یوغ تحکم این زمامداران را قاطعاً موقعی که محکوم و ناچار بوده اند تحمل کرده اند ولی در اولین فرصتی که به دستشان آمده سر دوتای اول را بریده و سومی را به ضرب طپانچه از پا در آورده اند.

اکنون اگر نظر فریدینان هرمنس ملایک تشخیص قرار داده شود «دسپوتیزم» به حکومت شاه اسمعیل صفوی و «تیرانی» به حکومت نادرشاه و آقامحمد شاه و ناصرالدین شاه قابل اطلاق است.

در سرتاسر این ترجمه ، بهر حال ، اصطلاحات «حکمران مالک الرقاب» ، «جابر مطلق العنان» ، «فرمانروای خودکام» و «زمامدار مستبد» جملگی در مقابل مفهومی مشترک بکار رفته اند و آن عبارت از تعریف حکمرانی است که اراده وی بر اتباع ناراضی اش تحمیل می گردد و حکومتش حکومتی است که در آن تنها یک نفر برای حفظ مصالح و منافع خودش حکومت می کند و قاضی نهائی برای تشخیص آن مصالح نیز همان یک نفر است.»

چنین فرمائروائی ممکن است قدمهای مثبتی هم در راه تامین منافع مردم بردارد و آن در صورتی است که تشخیص بدهد که برداشتن این گونه قدمها برای تحکیم پایه های قدرتش و

۱ - اسفار جهانگردان و نیز در ایران (به نقل از تاریخ ادبیات براون - جلد ۴ - ۲۰۶

۲ - همین کتاب - ص ۱۰۲

نیز برای تأمین منافع خصوصی اش ضرورت دارد. (۱)  
 با این مقدمه، اینک خواننده می‌تواند سرگذشت فرمانروای مالک الرقاب سیرا کوس  
 (هیرون) را که برای دوست محرم رازش سیمونیدس شاعر نقل شده است به کمک خامه‌توانای  
 گزنفن گوش‌کنند و از حاصل و عصاره آن پند بگیرد. صحنه اعتراف شهر سیرا کوس از مستعمرات  
 یونان باستان است که خود این مرد با قدرتی وسیع و جابرانه بر آن حکومت می‌کرد.

### - ۱ -

سیمونیدس شاعر روزی از هیرون فرمانروای مالک الرقاب سیرا کوس دیدن کرد.  
 هنگامی که این دو فراغتی به چنگ آوردند سیمونیدس از میز بانس پرسید: «ای هیرون، آیا  
 ممکن است منتهی بر من گزارشی و موضوعی را که احتمال می‌دهم تو بهتر از من بدانی برآیم  
 تشریح کنی؟»

هیرون به مهمان سرشناس خود نگریست و با تعجب جواب داد: «پرس، هر چه می‌خواهی  
 پرس، زیرا من از خودت مشتاق‌ترم که ببینم این سؤالی که دانای فرزانه‌ای مثل تو جواب  
 آن را از من می‌طلبد چیست.»

سیمونیدس مطلب خود را بدین‌سان آغاز کرد: «ای هیرون، من بر این نکته واقفم  
 که مادری که ترا زاد و پدری که ترا پرورد هر دو از اتباع عادی کشور بودند و تو بعنوان  
 يك «بشر عادی» با از شکم مادر بدین جهان گذاشتی در حالی که اکنون فرمانروای مالک -  
 الرقاب شده‌ای. از این قرار، پیش از اینکه به پایگاه کنونی ات برسی عوالم «فرد عادی بودن»  
 را درک کرده‌ای در حالی که من تجر به کنونی ترا که جابر مطلق العنان کشوری هرگز نداشته‌ام.  
 بنابراین چون تو از هر دوی این مرحله‌ها گذشته‌ای به اقرب احتمال جواب سؤالی را که  
 می‌خواهم طرح کنم بهتر از من می‌دانی: بگو ببینم فرق میان اثری که غمها و شادیهای زندگی  
 در عوالم احساسات يك «فرمانروای مطلق العنان» و يك «بشر عادی» می‌گذراند چیست و این  
 دو موجود ناهم‌اند چگونه این دو کیفیت مشترک را احساس می‌کنند؟»

هیرون جواب داد: «ای سیمونیدس، همچنان که خودت اشاره کردی، تو هنوز از  
 اتباع عادی کشور هستی و از عوالم این پایگاه بخوبی باخبر. پس در این صورت شرط انصاف  
 این است که تو قبلاً مرا از اثراتی که غمها و شادیها در حیات «مردمان عادی» می‌بخشد آگاه  
 سازی تا من با استفاده از بیان تو وضع کنونی ام را با آن دیگران مقایسه کنم و از عهده جواب  
 دادن به سؤالی که از من کرده‌ای. یعنی فرقی بین احساسات «جابران» و «جبر کشان» - برآیم.  
 سیمونیدس از این پیشنهاد حسن استقبال کرد و گفت: «بسیار خوب، تصور می‌کنم در

۱ - بنگرید به کتاب «جابر بزرگ و دادگاه» اثر برگن گرون:

Werner Bergengruen: Der Grosstyrann und das Gericht

جائی به این مطلب اشاره کرده باشم که مناظر دنیای خارج از رهگذر چشم داخل جان می‌شوند و روح انسان عادی را قرین غم یا شادی می‌سازند. بانگها و نغمه‌هایی که حزن آور یا طرب زا هستند از مجرای گوش به روح او منتقل می‌شوند. بویهای خوش و ناخوش از مجرای دماغش می‌گذرند و به جانش اصابت می‌کنند. بالاخره دهان او طعم خوردنیها و نوشیدنیهای گوناگون را می‌آزماید و آنها را فوش یا نیش جان وی می‌سازد.

نسبت به درك گرما و سرما، احساس چیزهای نرم و خشن، یا تشخیص سبکی و سنگینی اشیاء، هر گونه رنج و خوشی را که ناشی از لمس این گونه چیزهاست افراد عادی با تمام اجزای پیکر خود احساس می‌کنند. در قبال چیزهای خوب و بد، آن حسن لذت، شادی، یا رنج، که نصیب احساس کنندگان می‌شود گاهی به كمك يك درك که روحی و گاهی به كمك دو درك که آغشته به هم - روحی و جسمی - قابل درك هستند. برای نمونه خواب را در نظر بگیریم: در این نکته تردیدی نیست که ماهمگی از خواب احساس لذت می‌کنیم ولی این لذت کی، چگونه، و به كمك کدام وسیله، به جان خفته ما منتقل می‌گردد، اینها يك رشته مجهولات معمائی هستند که از حلشان عاجزیم. و شاید به همین دلیل است که کیفیات غم انگیز یا لذت بخش حیات موقعی که بیدار هستیم قوی‌تر و آشکارتر احساس می‌شوند تا موقعی که به خواب رفته‌ایم زیرا آن پنج گذرگاه جسمانی را که وسیله انتقال این محسوسات به عالم درون هستند خوب می‌شناسیم ولی از ماهیت مجرائی که ناقل لذت خواب به جان ماست بد بختانه اطلاع درستی نداریم.

هیرون که سراپا گوش شده بود جواب داد: «تا آنجا که مربوط به این چیزهاست که شمردی تصور نمی‌کنم فرقی میان «جابر» و «مجبور» وجود داشته باشد. جابران خودکام نیز برای درك رنجها و خوشی‌ها از همین وسایلی که نام بردی استفاده می‌کنند. بنابراین، تا مرحله‌ای که دامنه گفتار تو کشیده شده است من فرقی میان زندگی يك فرمانروای خودکام و يك بشر عادی نمی‌بینم.

سیمونیدس جواب داد: «چرا، فرقی هست و آن این است که انواع لذایذ زندگی که از این مجاری می‌گذرند و جان فرمانروای خودکام را نشاط می‌بخشند خیلی بیشتر و شماره غم‌هایی که از همین گذرگاهها به جانش اصابت می‌کنند خیلی کمتر از آن میزانی است که نصیب مردمان عادی می‌گردد.»

هیرون اعتراض کنان جواب داد: «چنین نیست ای سیمونیدس که تو فکر می‌کنی. این قول مرا بپذیر و مطمئن باش که حصه جابران خودکام از لذایذ زندگی به مراتب کمتر از سهم افراد عادی است در حالی که رنجها و غم‌های همین جابران بی‌نهایت از آن جبرکشان بیشتر است.»

سیمونیدس که معلوم بود حرف طرف را باور ندارد تعجب کنان اظهار داشت: «باور نکردنی است! اگر صدق مطلب همین است که تومی گوئی، چگونه ممکن است که تاج و

تخت جابران اینهمه طالب و خواستار داشته باشد و پایگاهی که این همه کم لذت و پرغم است آماج این همه مدعیان قرار گیرد؟ چطور می شود که مردم، حتی آن کسانی که وسیله هر نوع لذت و خوشگذرانی برایشان فراهم است، باز غبطه مقام فرمانروایان خودکام را بخورند و مشتاق باشند که روزی بر سریر قدرت آنها تکیه زنند؟

هیرون جواب داد: «دلیل اینکه همگان می خواهند بر سریر اربابان قدرت تکیه زنند البته چیزی جز این نیست که رنجها و مشقت های زمامداری را احساس نکرده اند. اینان برای درك عوالم يك لذت موهوم که از مصائب آن بی خبرند دست و پا می شکنند. اما اکنون گوش فرادار تا برایت نشان دهم که آنچه می گویم عین حقیقت است. بگذار برای اثبات مطلب خود همان روش کلام ترا پیش گیرم. اگر اشتباه نکرده باشم تو اول از قوه «دید» شروع کردی و لذاتی را که از این رهگذر نصیب جان بشر می شود پیش کشیدی. من هم استدلال خود را از همین نقطه شروع می کنم: لذاتی که از مردمك چشم می گذرند و نصیب جان بشر می گردند به ظاهر در دسترس همگان قرار دارند ولی تا آنجا که تجربه های زندگی به من یاد داده سهم جابران خودکام از این گونه لذایذ بصری به مراتب کمتر از قسمت مردمان عادی است. دنیا پر از شهرها و کشورهای گوناگون است که در هر کدام از آنها مناظری که به رفج هر گونه سفری می ارزد به دست طبیعت یا به نیروی ابتکار بشر خلق شده است. اما فرق عمده میان «فرمانروایان خودکام» و «مردمان عادی» در همین است که این مردمان عادی می توانند از هر شهری که دلشان خواست دیدن کنند، در هر کدام از جشنها و تفریحات ملی که در آن شهرها برپاست شرکت جویند، و خلاصه هر آنچه را که ارزش دیدن دارد به چشم ببینند. اما فرمانروایان خودکام از این سعادت بزرگ محرومند زیرا نمی توانند به هر شهر یا دیاری که دلخواهشان بود قدم بگذارند. آن زمامدار مستبد که در فراخنای کشور خود فعال مایشاء است و اراده خود را بر همگان تحمیل کرده است همین قدر که پا از چهار دیوار کشورش بیرون گذاشت تبدیل به فردی عادی می شود که هیچ گونه فرقی با آزادگان کشورهای دیگر ندارد. و چون چنین است فرمانروایانی که به تحکم و گردنفرازی عادت کرده اند هرگز تن به این خطر نمی دهند که به خاکها و سرزمین هائی که در آن قدرتشان با قدرت افراد عادی یکسان شمرده می شود قدم گذارند. از آن گذشته، نقدینه و دارائی آنها در تمام مدتی که از کشور خود دور هستند در خطر فناست زیرا شاهان مطلق العنان همیشه از این حادثه می ترسند که در عرض مدتی که مشغول سیروسیاحت در کشورهای اجنبی هستند تاج و تخت خود را از دست بدهند و در همان حال به علت دوری از کشور نتوانند از غاصبان مسند خود انتقام بگیرند. در اینجا، ای سیمونیدس، تو ممکن است به گفته من ایراد بگیری و بگوئی که زمامدار خودکام، با این فروشوکت بیهمتا، هیچ احتیاج ندارد که برای دیدن چیزها و مناظر مطبوع به کشورهای دیگر سفر کند زیرا تمام آن چیزهائی که خالق لذت بصری است از گوشه و کنار دنیا به رسم ارمغان برای وی فرستاده می شود. اما، ای سیمونیدس، چنین تصویری خطاست زیرا از میان این همه اشیاء



و مناظر بدیع که دیدنشان چشم و جان را لذت می بخشد فقط شماره‌ای معدود قابل انتقال هستند و قیمتی که برای نقل این گونه وسایل تفریح بصری مطالبه می شود چنان هنگفت و کمر شکن است که سوداگرانی که این گونه اشیاء و کالاها را وارد می کنند یا نمابشگرانی که صفحه‌های مفرح خارجی را در حضور جابری خود کام مجسم می سازند ، هنگام ترك دربارش همگی انتظار دارند که ماحصل و نتیجه کسب و کاریک عمر را در عرض همان چند ساعتی که در محضرش هنر نمائی کرده اند بدست آورند !

سیمونیدس گفت : « باشد . این را پذیرفتم که فرمانروایان خود کام از حیث دسترسی به «لذات بینائی» در وضعی نامساعد قرار دارند و از درك خوشیهای که برای مردمان عادی میسر است محرومند. ولی از آن طرف حسن شنوائی به نفع آنها کار می کند و امتیازی را که از دیگران دریغ شده است در اختیارشان می گذارد زیرا مدح و ستایش که شیرین ترین نغمه‌ها در گوش بشر است مخصوص پارگاه آنهاست و درباریانی که بر پیرامون این گونه جابریان حلقه زده اند هر آن عملی را که ارباب مستبدشان انجام می دهد یا هر حرفی را که بر زبان وی می گذرد تعریف می کنند در حالی که انتقاد و عیب جوئی که ناخوش ترین آهنگهاست هرگز به گوش چنین حکمرانان نمی رسد زیرا هیچ کس مایل نیست که معایب فرمانروایان خود کام را در حضور خود آنان بشمارد . »

هیرون سؤال کرد : « ای سیمونیدس ، آیا به راستی فکر می کنی که این گونه زمامداران از اینکه حرفهای ناخوشایند در محضرشان گفته نمی شود خوشحال و خرمند ؟ تأمل کن و انصاف بده : نشنیدن حرفهای که ناخوش آیند است به دلیل اینکه بوی صراحت و انتقاد می دهد چه لذتی برای جابرخود کام می تواند داشته باشد موقعی که او خود بهتر از همه می داند که تمام آن کسانی که برای جلب نظرش می کوشند ، چه آنهایی که مقامش را با تعریف و ستایش به آسمان می برند و چه کسانی که متفکر و خاموش در محضرش نشسته اند ، جملگی بدترین فکرها را که در زیر همان نقاب مدح یا سکوت پنهان شده است نسبت به وی دارند. یا چه لذتی ، به عقیده تو ، از این گونه تعریفها نصیب زمامدار خود کام می شود در حالی که خود وی می داند که همه آنها بوی تزویر و خدعه وریا می دهد ؟ »

سیمونیدس جواب داد : « خوب ، تصور می کنم در این باره حق با تو باشد و من بی چون و چرا با این نظر موافقم که شیرین ترین تعریفها ، تعریفی است که از دهن آزادگان برون آید نه از دهن بندگان چاپلوس . اما اکنون نکته دیگری هست که فکر نمی کنم هیچ فرمانروای مالک الرقاب منکرش باشد و آن این است که از بین موادی که مصرفشان برای حفظ و تقویت نیروی بدن لازم است همیشه بهترین و خوشگوارترین آنها نصیب فرمانروایان مالک الرقاب می گردد . »

هیرون جواب داد : « بلی ، خیلی ها چنین فکر می کنند اما در اشتباهند و تشخیص علت اشتباهشان هم زیاد دشوار نیست . اغلب مردم بر این عقیده اند که ما بیش از آنها از خوردن نوشابه‌ها و اغذیه ماکول لذت می بریم و دلیل این گمان غلط بیگمان همین است که وقتی

خودشان بر سر سفره ما می نشینند و از غذاهائی که پیش ما چیده شده است می خورند ، طعم آنها را لذیذتر و مطبوعتر احساس می کنند. اما این رحبانی که آنها برای اغذیه ما قایلند فقط ناشی از این وضع است که غذای سفره شاهان در مقایسه با غذائی که خود این گونه اشخاص می خورند البته اشتها انگیزتر و مأ کولتر است. و باز به همین دلیل است که در کشوری که فرمانروائی مالک الرقاب بر آن حکومت می کند همه مردم در انتظار رسیدن جشنها و اعیاد بزرگ هستند جز همان فرمانروای بدبخت . دیگران چشم بر راه رسیدن اعیاد هستند تا غذاهائی بهتر و نوشابهائی گوارا تر بخورند ولی سفره های جایران خودکام از اول تا آخر سال از این گونه نعمتها لبریز است و هرگز جای طعامی یا شرابی بر سرخوان الوان آنها خالی نیست تا دل خود را به این خوش کنند که در موسم عید آن جای خالی با آن غذای دلچسب پر خواهد شد.

پس می بینی ، ای یار عزیز ، که در مسئله خوردنیها و نوشیدنیها ، بزرگترین لذتی که به افراد عادی ارزانی شده است ، یعنی انتظار برای خوردن یا نوشیدن چیزی بهتر ، چنین لذتی از ما فرمانروایان مالک الرقاب دریغ شده است. ولی از همه اینها گذشته ، ای سیمونیدس ، همچنانکه خودت به تجربه می دانی هر قدر شماره ظرفها ، کاسها ، و تنگها که پیش انسان چیده شده است بیشتر باشد اشتهایش به همان نسبت زودتر زده می شود. اکنون می رسیم به مسئله لذتی که از خوردن غذاها و نوشابه های گوناگون نصیب انسان می شود. در اینجا نیز فرمانروایان خودکام با وضعی نامساعد روبرو هستند زیرا لذت اکل غذا موقعی بهتر احساس می شود که شماره غذاهائی که در دسترس آکل است کمتر و محدودتر باشد .

## دنباله دارد

دکتر هادی جلوه

### سیرت زیبا به که صورت زیبا

فخستین فضا نوردان که از کره ماه بزمین برگشته همی نموده اند (۱)  
 که ماه را خلل و فرج فراوان است چون صورت آبله رویان !  
 اگر شاعران و نویسندگان ، زیبارویان را بماء تشبیه کردند هر آینه  
 در جهل بودندی .

ظریفی که این سخن بشنید گفت اگر چه ماه گردون بصورت نازیباست  
 لیکن بسیرت زیباست که گفته اند سیرت زیبا به که صورت زیبا .  
 ماه گردون اگر چه آبله روست      روشنی بخش شام تار من است  
 ماه من آبله ندارد ، لیک      از غمش تیره روزگار من است

۱ - همی نموده اند : گزارش داده اند ، نشان داده اند .